



مادر شهید در مراسم و روضایی از کتاب قلب لعلام.

خانم منزوی، مادر شهید جانباز حسین دخانچی در گفت‌وگو با «جوان» از تقریظ رهبرانقلاب می‌گوید

# تقریظ حضرت آقا نشانه زنده‌بودن راه حاج‌حسین است

حاج حسین لیاقت داشت که حضرت آقا کلام‌شان را در وصفش بنویسند

■ **صغری خیل‌فرهنگ**

راوی کتاب «تب ناتمام» خانم منزوی، مادر جانباز شهید حسین دخانچی است. مادری که از فرزندش با عنوان «حاج‌حسین» یاد می‌کند. مادری که می‌گوید در آن ۱۸،۱۷ سالی که پرستاری حاج‌حسین را بر عهده داشت، سختی‌ها واقعاً یاد بود. شب‌ورز نداشت. مراقبت دائمی می‌خواست و خستگی‌های جسمی و روحی ز زیادی داشت اما هرگز احساس ناامیدی نکرد. تنها چیزی که همیشه به او نیرو می‌داد، توسل به حضرت زینب(س) و اهل‌بیت(ع) بود و همیشه به خود می‌گفت، صبری که من باید داشته باشم، در برابر سختی‌های زینب‌کبری(س) هیچ است. همین باور، آرامش ایجاد می‌کرد و ادامه راه را برایش آسان‌تر می‌ساخت. پای سخنان این مادر می‌نشینیم.

■ **بازداشت حاج‌حسین در نوجوانی از سوی ساواک**

خانواده‌ام اهل تهران هستند اما من در قم به دنیا آمدم. تا قبل از ازدواج، بین قم و تهران در رفت‌وآمد بودیم ولی بیشتر در تهران زندگی می‌کردیم. بعد از ازدواج، با پسر عم‌ام دیگر ساکن همانجا شدیم. خواندن چهار پسر به ما داد. حاج‌حسین فرزنداول مامتولد ۱۳۴۴ است. همسرمد دیلم داشت و شغل اصلی‌شان تجارت برنج بود. پیش از پیروزی انقلاب، هم‌من و هم‌همسر، در راه‌میانی‌ها شرکت می‌کردیم. صبح‌ها برای شعار دادن به تظاهرات می‌رفتیم و عصرها هم در حرم تجمع می‌کردیم. تقریباً برنامهروزانه‌مان همین بود. در آن دوران، حاج‌آقا با این فعالیت‌ها کاملاً همراه بود. بچه‌ها هم کم‌کم بزرگ شدند. حاج‌حسین وارد دبستان شدو تا دوره راهنمایی پیش رفت. سال ۱۳۵۷، هم‌زمان با اوج انقلاب، او دانش‌آموز کلاس سوم راهنمایی مدرسه‌امیرکبیرا بود. همان زمان بود که تظاهرات شدت گرفت؛ کماندوها با باتوم و سیر به مردم را آزاد کردند. بعد از آن، حاج‌حسین گفت فعلاً دیگر وقت درس نیست و تصمیم گرفت تمام‌وقت در جریان انقلاب و فعالیت‌های مردمی شرکت کند.

■ **علاقه به آموزش نظامی داشت**

بعد از پیروزی انقلاب، وارد کارهای مربوط به آموزش نظامی شد. سشش کم بود. ابتدا قبولش نمی‌کردند اما چون برادر و

داخلی یا سرماخوردگی‌های شدید، حالش بد می‌شد و او را به بیمارستان می‌بردند و دوباره به آسایشگاه برمی‌گشت. با گذشت زمان، بدنش مقاوم‌تر و شرایط جسمی‌اش نسبت به قبل بهتر شد. در همان دوران، صدام موشک‌باران شهرها را آغاز کرده بود. پدرش گفت بهتر است حاج‌حسین را پیش خودمان بیاوریم، چون هم دل‌نگرانش بودیم هم می‌خواستیم وضعیتش تثبیت شود. او را به خانه آوردیم و از آن زمان، حاج‌حسین در کنار خانواده بود. تا جنگ هم تمام شد.

در خانه برای او یک اتاق کوچک آماده کردیم که همه وسایل مورد نیازش در آن بود. دوستان و برادرهایش مرتب به دیدارش می‌آمدند. همه دور او جمع می‌شدند و پاروحیه‌شاد و اخلاق خوشی که داشت، فضای خانه را پر از آرامش می‌کرد. زندگی‌مان در کنار او با محبت و صمیمیت می‌گذشت.

■ **امیدوار و دارای روحیه قوی و پشتکار بود**

در تمام سال‌های پس از جانبازی، حدود ۱۸،۱۷ سال، از زمان عملیات بدر تا زمان شهادتش، حاج‌حسین هیچ‌وقت شکایتی از وضع خودش نکرد. نه دلتنگی نشان می‌داد و نه گله‌ای از تقدیر داشت. یکی از ویژگی‌های بارز او همین امیدواری و روحیه قوی‌اش بود. همیشه به آینده فکر می‌کرد و هدف داشت. می‌خواست در سشش را ادامه دهد و حتی در کنکور شرکت کرد و قبول شد اما چون جابه‌جایی‌اش سخت بود و نیاز به همراه دائمی داشت، انصراف داد. بعد، رشته کامپیوتر را انتخاب کرد. استعداد خصوصی به خانه می‌آمد و کامپیوتر را به‌صورت کامل یاد گرفت. با وجود اینکه تنها

بود، چه شرایط سختی را تحمل می‌کرد و خانواده‌اش چه فشارهایی را پشت سر گذاشته‌است، به‌این ترتیب با ما تماس گرفت و گفت می‌خواهد خاطرات‌مان را ثبت کند تا برای آیندگان باقی بماند. من هم قبول کردم. هر هفته دو روز، دوشنبه و پنج‌شنبه، به خانه ما می‌آمد حدود یکی، دو ساعت با هم صحبت می‌کردیم، من خاطرات را تعریف می‌کردم و ایشان ضبط می‌کرد. بعد از مدتی همه مطالب را نوشت و کتاب تدوین شد.

■ **نام کتاب از تب ناتمام حاج‌حسین الهام گرفت**

کار نگارش کتاب تقریباً یک سال و نیم طول کشید. قلم خانم حسینی، بسیار شیوا و تأثیرگذار بود. هرچند من

د

از همان آغاز مصاحبه‌ها، خانم حسینی —نویسنده کتاب — با شور و ایمان کار می‌کرد. همان موقع به من گفت من قول می‌دهم وقتی کتاب تمام شود، حضرت آقا حتماً آن را می‌خوانند. این جمله را با اطمینان می‌گفت و در تمام سال‌هایی که کتاب در حال تدوین ه‌ای که شامل حال شهید حاج‌حسین و این کتاب شد



شهید حاج‌حسین دخانچی

فقط راوی خاطرات بودم اما متن نهایی را که خواندم، دیدم چقدر با احساس و دقت نوشته شده است. انصافاً کارشان هم انسانی بود و هم هنری. اسم کتاب «تب ناتمام» را به این دلیل انتخاب کرد که از همان زمان مجروحیت حاج‌حسین، بدنش همیشه درگیر تب‌های شدید و مداوم بود. در عملیات بدر از بالای سر تا نوک پایش پر از تر کش شده بود. خودش هم دقیق نمی‌دانست در ناحیه گردن، تر کش خورده یا گلوله کلاشیکف، چون شدت جراحت زیاد بود. علاوه بر آن، در جریان همان درگیری، گلوله مستقیم توپ عراقی‌ها به خاکریز نزدیک او اصابت کرده بود و موج انفجار، به شدت به او آسیب زده بود. از همان روزها بدنش دیگر آرام نگرفت.

همیشه تب داشت؛ گاهی تبش به حدی بالا می‌رفت که حتی به ۴۲ درجه می‌رسید. آنقدر تب‌ها شدید بود که شب‌ها چندین‌بار باید پزشک می‌آوردیم تا او را معاینه کند و تبش پایین بیاید. این تب‌ها هیچ‌وقت کاملاً قطع نشدند و بخشی دائمی از زندگی او شدند. به همین خاطر، نویسنده برای کتاب نام «تب ناتمام» را برگزیده؛ تبی که نه‌تنها نشانه درد جسمی او بود، بلکه نماد رنج بی‌پایان و پایداری او در مسیر ایمان و ایستادگی بود. در روزهای پایانی عمر حاج‌حسین، تب‌هایش شدت گرفته بود. دیگر تب قطع نمی‌شد و بدنش از درون دچار عفونت شده بود. هر روز حالش ضعیف‌تر

می‌شد. شبی که وضعش وخیم شد، دکتر طاهایی، دکتر حسینی و دکتر صالحی همگی در منزل حضور داشتند. پس از معاینه و مشورت گفتند باید او را به تهران منتقل کنیم تا بررسی‌های کامل‌تری انجام شود، چون تب بالا و مداوم نگران کننده بود. اول بهم‌ن او را به بیمارستان ساسان تهران بردند تا آزمایش‌ها و چکاپ کامل انجام شود. ۱۲ روز در پخش بستری بود. پس از آن ناگهان دچار سکتة شد. بلافاصله به بخش آی‌سی‌سی‌یو منتقلش کردند و ۱۰ روز هم آنجا تحت مراقبت بود. سرانجام در روز اول اسفند، در حالی که سعال‌ها قبل در همان روز در عملیات بدر مجروح شده بود، به شهادت رسید. گویی اول اسفند برای او آغاز و پایان راه جهادش بود.

■ **هرگز احساس ناامیدی نکردم**

در آن ۱۸،۱۷ سالی که پرستاری حاج‌حسین را بر عهده داشتم، سختی‌ها واقعاً زیاد بود. شب و روز نداشتیم، مراقبت دائمی‌می‌خواست و خستگی‌های جسمی و روحی زیادی داشت اما هرگز احساس ناامیدی نکردم. تنها چیزی که همیشه به من نیرو می‌داد، توسل به حضرت زینب و اهل‌بیت(ع) بود. از ایشان صبر می‌خواستم و همیشه به خودم می‌گفتم، صبری که من باید داشته باشم، در برابر سختی‌های زینب‌کبری(س) هیچ است. همین باور، آرامی می‌کرد و ادامه راه را برایم آسان‌تر می‌ساخت. وقتی حاج‌حسین را از بیمارستان به خانه آوردیم، یک آرامش خاصی در فضای خانه ایجاد شد. نگرانی و دلواپسی از بین رفت و حضور او برای همه ما منبع برکت و آرامش بود. هم‌من، هم حاج‌آقا و هم بچه‌ها احساس می‌کردیم نوری در خانه داریم. دوستانش هم همیشه می‌گفتند، وقتی دل‌شان می‌گیرد یا در زندگی مشکلی برای‌شان پیش می‌آید، به دیدارش می‌آیند. می‌گفتند همین که کنار حاج‌حسین می‌نشینست و او را در آن وضعیت می‌دیدند — با همه رنج‌ها اما آرامش و لبخند — دل‌شان قرض می‌شد. وقتی حرف می‌زد، چنان با ایمان و اطمینان سخن می‌گفت که همه با روحیه برمی‌گشتند. حضورش یادآور نعمت صبر و شکر بود؛ باعث می‌شد خودمان را با همه سلامتی و آسایش مسئول‌تر و آرام‌تر حس کنیم.

■ **می‌دانست حضرت آقا کتاب را می‌خوانند**

از همان آغاز مصاحبه‌ها، خانم حسینی — نویسنده کتاب — با شور و ایمان کار می‌کرد. همان موقع به من گفت من قول می‌دهم وقتی کتاب تمام شود، حضرت آقا حتماً آن را می‌خوانند. این جمله را با اطمینان می‌گفت و در تمام سال‌هایی که کتاب در حال تدوین بود، امیدوار بود این اتفاق بیفتد. سال‌ها گذشت تا چند هفته پیش خانم حسینی با خوشحالی با من تماس گرفت و گفت حاج‌خانم، مژده بعد از چندین سال، لطف خدا شامل حال شهید حاج‌حسین و این کتاب شد. حضرت آقا کتاب را مطالعه فرمودند و تقریبی بر آن نوشتند. وقتی این خبر را شنیدم، اشک در چشمانم جمع شد. حس کردم زحمات این سال‌ها و صبری که داشتم، دیده شد. خوشحال بودم که خاطرات حاج‌حسین، این فرزند مخلص جبهه و انقلاب، تقدیر از زشمنند بود که حضرت آقا خودشان وقت گذاشته‌اند برای ما این تقریظ نه فقط یک افتخار که نشانه‌ای از زنده

بودن یاد و راه حاج‌حسین بود.

■ **۴ سال زندگی مشترک**

ازدواج حاج‌حسین در سال ۱۳۷۶ انجام شد. زندگی مشترک‌شان حدود چهار سال ادامه داشت تا سرانجام به شهادت او ختم شد. همسرش بانویی بسیار نیک‌سرشت، مهربان و صبور بود. زنی که با ایمان و عشق، در کنار حاج‌حسین ایستاد و خدمت به او را افتخار خود می‌دانست.

به محض اینکه به حاج‌حسین محرّم شد، همان روز به خانه ما آمد و گفت من آمدمم با یک‌بگرم چطور باید از حاج‌حسین مراقبت کنم، چطور به او غذا بدهم، چطور حر کشش بدهم و کارهای روزانه‌اش را انجام دهم. با جدیت تمام همه چیز را یاد گرفت و بعد از مدتی که به خانه‌خودشان رفت گفت می‌خواهم تمام دهم می‌توانم از یک جانباز با در صد بالای آسیب، همان‌طور که باید، مراقبت کنم. زندگی‌شان پر از عشق و صفا بود. هر دو با صمیمیت و مهربانی با هم رفتار می‌کردند. همسر حاج‌حسین همیشه می‌گفت هر روز صبح با شوق از خواب بیدار می‌شوم، چون می‌دانم امروز یک روز تازه در کنار اوست. رابطه‌شان آنقدر محبت‌آمیز بود که هر کس می‌دید، عشق و ایمان را در چشمان‌شان حس می‌کرد. واقعا زندگی‌شان نمونه‌ای از آرامش، فداکاری و عشقی بود که بر پایه ایمان شکل گرفته بود.

|   |   |   |   |   |   |
|---|---|---|---|---|---|
|   | ۲ | ۷ |   | ۵ |   |
| ۷ |   | ۳ |   |   | ۶ |
|   |   |   |   | ۱ | ۹ |
|   |   | ۶ |   | ۷ |   |
|   |   |   | ۴ |   | ۵ |
| ۲ | ۵ |   |   |   |   |
|   |   |   |   | ۹ | ۴ |
|   |   | ۲ | ۱ |   |   |
|   |   |   |   | ۶ |   |
|   |   |   |   | ۷ | ۴ |

|   |   |   |   |   |   |   |
|---|---|---|---|---|---|---|
| ۷ | ۱ | ۵ | ۶ | ۳ | ۸ | ۷ |
| ۵ | ۳ | ۷ | ۸ | ۱ | ۶ | ۳ |
| ۸ | ۳ | ۱ | ۵ | ۷ | ۶ | ۲ |
| ۸ | ۷ | ۳ | ۱ | ۵ | ۶ | ۲ |
| ۳ | ۷ | ۱ | ۵ | ۶ | ۲ | ۸ |
| ۳ | ۷ | ۱ | ۵ | ۶ | ۲ | ۸ |
| ۳ | ۷ | ۱ | ۵ | ۶ | ۲ | ۸ |
| ۳ | ۷ | ۱ | ۵ | ۶ | ۲ | ۸ |
| ۳ | ۷ | ۱ | ۵ | ۶ | ۲ | ۸ |
| ۳ | ۷ | ۱ | ۵ | ۶ | ۲ | ۸ |
| ۳ | ۷ | ۱ | ۵ | ۶ | ۲ | ۸ |
| ۳ | ۷ | ۱ | ۵ | ۶ | ۲ | ۸ |
| ۳ | ۷ | ۱ | ۵ | ۶ | ۲ | ۸ |
| ۳ | ۷ | ۱ | ۵ | ۶ | ۲ | ۸ |
| ۳ | ۷ | ۱ | ۵ | ۶ | ۲ | ۸ |

### جدول سودوکو

ارقام تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک‌بار

به‌کار روند.

### جدول کلمات متقاطع

● پاسخ جدول شماره ۷۴۵۸

|    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |
|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|
| ۱۵ | ۱۴ | ۱۳ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹  | ۸  | ۷  | ۶  | ۵  | ۴  | ۳  | ۲  | ۱  |
| ۱  | ۵  | ۱  | ۵  | ۱  | ۵  | ۱  | ۵  | ۱  | ۵  | ۱  | ۵  | ۱  | ۵  | ۱  |
| ۲  | ۶  | ۲  | ۶  | ۲  | ۶  | ۲  | ۶  | ۲  | ۶  | ۲  | ۶  | ۲  | ۶  | ۲  |
| ۳  | ۷  | ۳  | ۷  | ۳  | ۷  | ۳  | ۷  | ۳  | ۷  | ۳  | ۷  | ۳  | ۷  | ۳  |
| ۴  | ۸  | ۴  | ۸  | ۴  | ۸  | ۴  | ۸  | ۴  | ۸  | ۴  | ۸  | ۴  | ۸  | ۴  |
| ۵  | ۹  | ۵  | ۹  | ۵  | ۹  | ۵  | ۹  | ۵  | ۹  | ۵  | ۹  | ۵  | ۹  | ۵  |
| ۶  | ۱۰ | ۶  | ۱۰ | ۶  | ۱۰ | ۶  | ۱۰ | ۶  | ۱۰ | ۶  | ۱۰ | ۶  | ۱۰ | ۶  |
| ۷  | ۱۱ | ۷  | ۱۱ | ۷  | ۱۱ | ۷  | ۱۱ | ۷  | ۱۱ | ۷  | ۱۱ | ۷  | ۱۱ | ۷  |
| ۸  | ۱۲ | ۸  | ۱۲ | ۸  | ۱۲ | ۸  | ۱۲ | ۸  | ۱۲ | ۸  | ۱۲ | ۸  | ۱۲ | ۸  |
| ۹  | ۱۳ | ۹  | ۱۳ | ۹  | ۱۳ | ۹  | ۱۳ | ۹  | ۱۳ | ۹  | ۱۳ | ۹  | ۱۳ | ۹  |
| ۱۰ | ۱۴ | ۱۰ | ۱۴ | ۱۰ | ۱۴ | ۱۰ | ۱۴ | ۱۰ | ۱۴ | ۱۰ | ۱۴ | ۱۰ | ۱۴ | ۱۰ |
| ۱۱ | ۱۵ | ۱۱ | ۱۵ | ۱۱ | ۱۵ | ۱۱ | ۱۵ | ۱۱ | ۱۵ | ۱۱ | ۱۵ | ۱۱ | ۱۵ | ۱۱ |
| ۱۲ | ۱۶ | ۱۲ | ۱۶ | ۱۲ | ۱۶ | ۱۲ | ۱۶ | ۱۲ | ۱۶ | ۱۲ | ۱۶ | ۱۲ | ۱۶ | ۱۲ |
| ۱۳ | ۱۷ | ۱۳ | ۱۷ | ۱۳ | ۱۷ | ۱۳ | ۱۷ | ۱۳ | ۱۷ | ۱۳ | ۱۷ | ۱۳ | ۱۷ | ۱۳ |
| ۱۴ | ۱۸ | ۱۴ | ۱۸ | ۱۴ | ۱۸ | ۱۴ | ۱۸ | ۱۴ | ۱۸ | ۱۴ | ۱۸ | ۱۴ | ۱۸ | ۱۴ |
| ۱۵ | ۱۹ | ۱۵ | ۱۹ | ۱۵ | ۱۹ | ۱۵ | ۱۹ | ۱۵ | ۱۹ | ۱۵ | ۱۹ | ۱۵ | ۱۹ | ۱۵ |

#### از راست به چپ

۱- چنین گفت موبد که مردن به نام/ به‌از زنده ...
۲- از درندگان جنگل- از چین خوردگی‌های زمین- ضربیهای یاروی پا
۳- مخفف هستم- آسان خودمانی- زمین پسرآب و علف- بز نر
۴- بندری که پس از معاهده ترک‌مانچای به روسیه واگذر شد- بندری در هند- واحد بازی تنیس
۵- زمان زودگذر- کودن- صدمه و آسیب
۶- آهسته آهسته پیش رفتن- چاقوی آشپزخانه- چراغ اویز
۷- قایق تفریحی- شهرآورد- پول نیجر
۸- چه وقت- نبرد تن‌به‌تن- حس بوایی- صفت عدد
۹- میوه قابل برداشت- بازدارنده- بازریکن همتیمی
۱۰- افسار- از اسمایی بانوان- علامت مضاعف
۱۱- علامت مضاعف- کوچه فرنگی- درخت قالیباflan
۱۲- مردن بر اثر غصه- بایخت لسوتو- عکس‌العمل و واکنش
۱۳- نوعی سنگ قیمتی- از انجیل‌ها- پیمودن راه- بغل
۱۴- از ماکیان شناگر- سوگوار و ماتمزه‌ده- باز عامیانه
۱۵- کنایه از مداخله بی‌جا

#### از بالا به پایین

۱- روش جدل و محاوره منطقی- وکیل عمومی
۲- اجراکننده نمایش- دف- پوست
۳- ترش و شیرین- مقوای ثبت مشخصات- پرندهای حلال گوشت- شهرها
۴- ترکیب ورزشی- مولد برق- کاشف میکرومتر سل
۵- گل زینتی گرانبها- برای تهیه مرکب چاپ از آن استفاده می‌شود- پایه و بنیاد
۶- اختلال کروموزومی- زشت- با استعداد
۷- پول دو کره- مجموعه چند سیم روپوش دار- ته‌بندی کتاب
۸- محکم کردن- ادویه تند- بهشت- پسوند خریدار
۹- کشوری در غرب اروپا- کلت- داس شکسته
۱۰- کارگردان ایتالیایی فیلم دوچرخه- اثر امیل زولا- شاه‌اشکانی که اوستای پراکنده را مدون نمود
۱۱- مترادف جاق- درخشان و نورانی- حکمت
۱۲- اسب تبریزی- جهنم- باریک
۱۳- گوسفند ماده- شکستن- خانه آذری- رودی در چین
۱۴- ارسلان تپا به بازریکن دیگر- از اقوام وحشی- برقرار و دایر
۱۵- دستگاه تولید انرژی اتمی- سردار هخامنشی در نبرد با اسکندر